



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی نود و ششم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۲/۲/۳۱

تمسک به دو روایت خاصه برای اثبات زوال ملکیت با عروض موتان

بعد از این که پاسخ روشنی به تمسک به روایات عامه برای اثبات زوال ملکیت با عروض موتان داده شد، قائلین به زوال ملکیت با عروض موتان، تلاش کرده‌اند که به دو روایت خاصه نیز در این مورد تمسک کنند که عبارتند از:

۱. صحیح‌هی معاویة بن وهب:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَى خَرِبَةً بَائِرَةً^۱ فَاسْتَخْرَجَهَا وَكَرَى أَنْهَارَهَا وَعَمَرَهَا فَإِنَّ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّدَقَةَ فَإِنْ كَانَتْ أَرْضٌ لِرَجُلٍ قَبْلَهُ فَغَابَ عَنْهَا وَتَرَكَهَا فَأَخْرَبَهَا ثُمَّ جَاءَ بَعْدُ يَطْلُبُهَا فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَلِمَنْ عَمَرَهَا.^۲

معاویة بن وهب می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمودند: هر کسی که زمین خراب و باثری را استخراج کند به این صورت که انهار بر آن جاری کرده و آباد می‌کند، صدقه بر

۱. باثر یعنی هالک، در قرآن کریم ماده‌ی «بور» متعدد استعمال شده است مانند: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ نَقْلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا» ای هلکاء. (سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۲) و «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ» ای دار الهلاک. (سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸).

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۵، کتاب احیاء الموات، باب ۳، ح ۱، ص ۴۱۴ و الکافی، ج ۵، ص ۲۷۹.

عده‌ی اوست و اگر زمین متعلق به فردی قبل از او باشد که از زمین غائب شده و آن را ترک کرده که موجب خرابی زمین شده است، سپس بعداً می‌آید و آن را طلب می‌کند، همانا زمین برای خدا و برای کسی است که آن را آباد کرده است.

این روایت ظهور متقنی دارد در این‌که با عروض موتان و یا حداقل با احیاء محیی دوم، ارض از ملک محیی اول خارج شده و وارد ملک محیی دوم می‌شود.

۲. روایت ابی خالد الکابلی:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَاهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا وَأَخْرَبَهَا فَأَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَأَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا فَلْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيُخَوِّبُهَا وَيَمْنَعُهَا وَيُخْرِجُهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنْعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شَيْعَتِنَا فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.^۱

ابو خالد الکابلی از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که فرمودند: ما در کتاب علی عليه السلام یافتیم که در آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» من و اهل بیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ارث ما درآورده و ما متقین هستیم و همه‌ی زمین برای ماست. پس هر کس از مسلمانان آن را احیاء کرد، به تعمیرش ادامه دهد و خراجش را به امام از اهل بیتم پرداخت کند و برای اوست هرچه از آن زمین استیکال کند. پس اگر آن را ترک و خراب کرد و شخص دیگری از مسلمانان آن را بعد از او أخذ و تعمیر کرد، به آن سزاوارتر از کسی است که آن را ترک کرده است و خراجش را به امام از اهل بیتم آداء کند و برای اوست هرچه از آن زمین استیکال کند تا این‌که قائم عليه السلام از اهل بیتم با سیف ظهور کند و آن را

۱. همان، ح ۲، ص ۴۱۴ و الکافی، ج ۵، ص ۲۷۹.

به دست گیرد و از آن منع کند و آنان را اخراج کند، همان‌طور که رسول الله ﷺ به دست گرفتند و دیگران را منع کردند، مگر آن زمین‌هایی که در دست شیعیان ماست که بر آنچه در دستشان است مقاطعه می‌کند و زمین را در دستشان باقی می‌گذارد.

در مورد سند این روایت قبلاً بیان کردیم که گرچه آقای ابو‌خالد کابلی مدح دارد و ظن قوی وجود دارد که جلیل‌القدر بوده، اما در حدی نیست که حجّت بوده و قاطع‌عذر باشد، لذا نمی‌توانیم به روایت ایشان اعتماد کنیم و فقط به عنوان مؤید قوی می‌تواند باشد.

در این روایت می‌فرماید: اگر کسی زمینی را احیاء کرد، خراجش را به امام ﷺ بدهد «وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا»، ولی اگر آن را رها و خراب کرد و شخص دیگری زمین را گرفت و احیاء کرد، محیی دوم نسبت به کسی که آن را ترک کرده احق است، پس خراجش را به امام ﷺ آدا کند. پس این روایت نیز به روشنی دلالت می‌کند که با عروض موتان و احیاء محیی دوم، دیگر محیی اول هیچ نسبتی به آن زمین ندارد.

علاوه بر این دو روایت، روایات دیگری هم وجود دارد که به نحوی می‌تواند مؤید باشد، از جمله:

– روایت یونس:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ أَوْ رَجُلٍ عَنِ الرَّيَّانِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام قَالَ: قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ تَعَالَى جَعَلَهَا وَقْفًا عَلَى عِبَادِهِ فَمَنْ عَطَّلَ أَرْضًا ثَلَاثَ سِنِينَ مُتَوَالِيَةً لغيرِ مَا عَلَّةٌ أَخَذَتْ مِنْ يَدِهِ وَ دَفَعَتْ إِلَى غَيْرِهِ وَ مَنْ تَرَكَ مُطَالِبَةَ حَقِّ لَّهُ عَشْرَ سِنِينَ فَلَا حَقَّ لَهُ^١.

این روایت از لحاظ سند به خاطر سهل بن زیاد و «رجل» که به صورت احتمال ذکر شده ناتمام است.

یونس از عبد صالح [امام کاظم عليه السلام] نقل می‌کند که فرمودند: زمین برای خداوند است و آن را وقف بر بندگانش کرده است. پس اگر کسی به مدت سه سال متوالی و بدون دلیل زمین را معطل گذارد، زمین از دستش گرفته می‌شود و به دیگری داده می‌شود و اگر کسی ده سال مطالبه‌ی حقش را ترک کند، دیگر حقی ندارد.

– مرسله‌ی یونس:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنِ

١. همان، باب ١٧، ح ١، ص ٤٣٣ و الكافي، ج ٥، ص ٢٩٧.

يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَخَذَتْ مِنْهُ أَرْضٌ ثُمَّ مَكَثَ ثَلَاثَ سِنِينَ لَا يَطْلُبُهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ بَعْدَ ثَلَاثَ سِنِينَ أَنْ يَطْلُبَهَا.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ.^١

یونس از شخصی از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمودند: کسی که زمینی از دستش گرفته شد [یا رها کرد زمین را و دیگری در آن تصرف کرد] و تا سه سال به دنبال آن نرفت، بعد از سه سال جایز نیست آن را مطالبه کند.

این دو روایت بیان می کند کسی که مالک زمین بوده - چه به احواء و چه به غیر احواء - این طور نیست که تا ابد مالک زمین باشد، بلکه اگر سه سال آن را معطل کرد یا این که کسی آن زمین را تصرف کرد و تا سه سال مطالبه‌ی حقش نکرد، دیگر حق ندارد آن زمین را مطالبه کند.

ولی این دو روایت علاوه بر آن که از لحاظ سند ناتمام است، احدی نیز به آن عمل نکرده است؛ خصوصاً به ذیل روایت قبلی که به صورت یک قاعده بیان کرد «وَمَنْ تَرَكَ مُطَابَبَةَ حَقٍّ لَهُ عَشْرَ سِنِينَ فَلَا حَقَّ لَهُ» در حالی که معارض نیز دارد. امیر المؤمنین عليه السلام می فرماید «فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يَبْطُلُهُ شَيْءٌ»^٢ یا «الْحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتْ عَلَيْهِ الْأَيَّامُ وَالْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ»^٣.

به هر حال این روایات فی الجمله بیان می کند اگر کسی زمینی را ترک کند به نحوی که باثر و خراب شده و دیگری آن را احواء کند، دیگر حقی بر آن زمین ندارد و محیی دوم مالک آن می شود. ولی روایت

١. همان، ح ٢، ص ٤٣٤ و الکافی، ج ٥، ص ٢٩٧.

٢. این روایت را ابن ابی الحدید شارح معتزلی نهج البلاغه در توضیح این کلام نهج البلاغه که «وَاللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَمَلِكٍ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ» (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ٥٧) از امیر المؤمنین عليه السلام به طور کامل نقل می کند که این چنین است:

و هذه الخطبة ذكرها الكلبي مروية مرفوعة إلى أبي صالح عن ابن عباس رضي الله عنهما أن علياً عليه السلام خطب في اليوم الثاني من بيعته بالمدينة فقال: ألا إن كل قطيعة أقطعها عثمان و كل مال أعطاه من مال الله فهو مردود في بيت المال فإن الحق القديم لا يبطله شيء و لو وجدته و قد تزوج به النساء و فرق في البلدان لرددته إلى حاله فإن في العدل سعة و من ضاق عنه الحق فالجور عليه أضيق. (شرح نهج البلاغه لابن أبي الحدید، ج ١، ص ٢٤٩)

٣. وسائل الشیعة، ج ٢٥، کتاب احواء الموات، باب ١٧، ح ٣، ص ٤٣٤:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيُّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْحَقُّ جَدِيدٌ وَإِنْ طَالَتْ عَلَيْهِ الْأَيَّامُ وَالْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَإِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ. این کلام را صاحب وسائل به نقل از نهج البلاغه در وسائل الشیعه و بعضی کتب خود ذکر کرده است، در حالی که در نهج البلاغه مطبوع و سائر نسخ آن و در جای دیگر که جستجو کردیم پیدا نکردیم.

دیگری در مقابل وجود دارد که قائلین به عدم زوال ملکیت محیی اول به آن تمسک کرده‌اند.

تعارض صحیحہی سلیمان بن خالد با صحیحہی معاویہ بن وهب و روایت کابلی

- صحیحہی سلیمان بن خالد:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ
عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ
فَيَسْتَخْرِجُهَا وَيُجْرِي أَنْهَارَهَا وَيَعْمُرُهَا وَيَزْرَعُهَا مَا ذَا عَلَيْهِ؟ قَالَ: الصَّدَقَةُ قُلْتُ: فَإِنْ
كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا؟ قَالَ: فَلْيُؤَدِّ إِلَيْهِ حَقَّهُ.

وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِثْلَهُ.^۱

سلیمان بن خالد می‌گوید: از خدمت امام صادق علیه السلام سؤال کردم درباره‌ی کسی که زمین
خرابی را استخراج می‌کند به این صورت که انهار بر آن جاری می‌کند و آباد می‌کند و در آن
کشت می‌کند، چه چیزی بر عهده‌ی اوست؟ فرمودند: صدقه [زکات] بر عهده‌ی اوست. عرض
کردم اگر صاحبش را می‌شناسد چی؟ فرمودند: حقش را به او أداء کند.

این روایت از لحاظ سند تمام است، هرچند بعضی مثل مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی^۲ در مورد
سلیمان بن خالد^۳ مناقشه کرده‌اند که درست نیست، علاوه آن‌که این روایت را شیخ در تهذیب^۴ و [نیز احمد

۱. همان، باب ۳، ح ۳، ص ۴۱۵ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۴۸.

۲. حاشیة کتاب المکاسب (للاصفهانی)، ج ۳، ص ۳۲:

المستند للقول بالبقاء خبر سليمان بن خالد المنجبر ضعفه بعمل القدماء الذاهبين إلى البقاء، وهو (سئل الصادق عليه السلام عن الرجل يأتي الأرض
الخرية فيستخرجها ويجري أنهارها ويعمرها ويزرعها فما ذا عليه؟ قال عليه السلام: الصدقة ...)

۳. رجال النجاشی، ص ۱۸۳:

سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافله، مولى عفيف بن معديكرب - عم الأشعث بن قيس لأبيه وأخوه لأمه - أبو الربيع الأقطع. كان قارنا فقيها
وجها، روى عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليهما السلام، و خرج مع زيد، و لم يخرج معه من أصحاب أبي جعفر عليه السلام غيره فقطعت يده، و كان الذى قطعها
يوسف بن عمر بنفسه، و مات فى حياة أبي عبد الله عليه السلام، فتوجع لفقده، و دعا لولده، و أوصى بهم أصحابه.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۰۱:

عَنْ [الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي الْقِبَالَةِ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ
فَيَقْبَلُهَا مِنْ أَهْلِهَا عَشْرِينَ سَنَةً فَإِنْ كَانَتْ عَامِرَةً فِيهَا عُلوَجٌ فَلَا يَجِلُّ لَهُ قِبَالَتُهَا إِلَّا أَنْ يَقْبَلَ أَرْضَهَا فَيَسْتَأْجِرَهَا مِنْ أَهْلِهَا وَلَا يُدْخِلُ الْعُلُوجَ فِي شَيْءٍ
مِنَ الْقِبَالَةِ فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ وَعَنْ الرَّجُلِ يَأْتِي الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ الْمَيْتَةَ فَيَسْتَخْرِجُهَا وَيُجْرِي أَنْهَارَهَا وَيَعْمُرُهَا وَيَزْرَعُهَا مَا ذَا عَلَيْهِ؟ فِيهَا قَالَ: الصَّدَقَةُ قُلْتُ:
فَإِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا؟ قَالَ: فَلْيُرِدْ إِلَيْهِ حَقَّهُ وَقَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يَقْبَلَ الرَّجُلُ الْأَرْضَ وَأَهْلِهَا مِنَ السُّلْطَانِ وَعَنْ مَزَارَعَةَ أَهْلِ الْخُرَاجِ بِالرُّبْعِ وَ النُّصْفِ
وَ التُّلْثِ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ قَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَيْرَ أَعْظَاهَا الْيَهُودَ حِينَ فُتِحَتْ عَلَيْهِ بِالْخَيْرِ وَ الْخَيْرُ هُوَ النُّصْفُ.

بن محمد بن عیسی در نوادرش^۱ از حلبی نقل کرده که در سند آن هیچ مناقشه‌ای وجود ندارد.

این روایت بیان می‌کند کسی که زمین خرابی را آباد می‌کند، در صورتی که آن زمین صاحب داشته، باید حق او را بدهد و معلوم است که اگر مالک زمین بود، باید زمین را به او پس بدهد و اگر فرضاً مالک نبوده ولی بعضی اسباب و اثاثش آنجا بود باید آن را به او برگرداند و اگر از کسی اجاره کرده و هنوز در اجاره‌ی او هست و حاضر است مال الاجاره بپذیرد، مال الاجاره را به او بدهد. به هر حال حقش هرچه باشد باید به او برگرداند.

بنابراین این روایت با صحیح‌های معاویه بن وهب که فرمود مالک اوّل حقی ندارد «فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ عَمَرَهَا» و همین‌طور روایت ابو خالد الکابلی که مؤید آن بود تعارض دارد.

نتیجه‌ی تعارض صحیح‌های سلیمان بن خالد با صحیح‌های معاویه بن وهب

اگر تعارض این دو روایت مستحکم و مستقر باشد، طبق قاعده تساقط می‌کنند و باید به عام فوق رجوع کرد. عام فوق، همان قاعده‌ی اولیه است که از ادله‌ی عام مانند «من احیا ارضاً فهی له» استفاده کردیم که زمین در ملک محیی اوّل باقی می‌ماند.

و اگر کسی در این تشکیک کند و به اصل عملی رجوع کند، اصل عملی در این‌جا استصحاب ملک محیی اوّل می‌باشد.

همچنین اگر شهرت را جزء مرجحات باب تعارض بدانیم از آن‌جا که مشهور ملک محیی اوّل را باقی می‌دانند باز نتیجه این می‌شود که ملکیت محیی اوّل را باقی بدانیم.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. النوادر (للأشعری)، ص ۱۶۳:

[ابن مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:] وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَرْضٍ خَرَبَتْ عَمَرَهَا رَجُلٌ وَ كَسَحَ أَنْهَارَهَا هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا صَدَقَةٌ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا فَلْيُؤَدِّ إِلَيْهِ حَقَّهُ.

✓ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۱۰۱، ص ۲۵۵:

بن، کتاب حسین بن سعید و النوادر ابن مُسْكَانَ عَنْ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَرْضٍ خَرَبَتْ عَمَرَهَا رَجُلٌ وَ كَسَحَ أَنْهَارَهَا هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا صَدَقَةٌ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا فَلْيُؤَدِّ إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ أَيْ رَجُلٌ اشْتَرَى دَارًا فِيهَا زِيَادَةٌ مِنَ الطَّرِيقِ قَبْلَ شِرَائِهِ إِيَّاهَا فَإِنْ شَرَّاهُ جَائِزٌ.

